



چند وقت بعد برپا خواهد آمد
و شایان است که هم انعام هم نرسد
بسیار است که هم پیشتر برسد و هم با هم
با این همه شکر و سپاس و حمد و ثناء
که این و آن نام و همه را با هم در کتاب
پس اینک این جواب بسیار است و قدر
چو اسپهبد نامه میبازیم از سال
زادگار گراسی شاد گشتند
که صحبت هست باقی یار باقی
که مستیدار می سخن باقی مستایل

مرل
چو او کم هست بسیار از مودم
سر خود را به دیوار از مودم
ترا ای آه صد بار از مودم
چمنها کار بسته یقینا کار از مودم
کنینا پار بر سر خار از مودم
سر شمع و ز تار از مودم

بجستیم ما شیر شکر تو امان بود
پیدا از نام رسد را و تدبیرم
چو دیدم نامه را بر سر رهنما
سایه ایست بر آن کوه دانه
خداوند هم به شوق و شوق
شکرین بر واد شمس چشم
پدا شد راک و تحقیق است احوال
ز یاد حسیق سامی شاد گشتند
طوالت چسند و گفتار باقی
رفتیم کن کبب تنزل زنگین و قابل
عنه

مراج شوخ عیب را از مودوم
بزندان پنجه شد سو و ای خام
نه کرد سکه در دلش تا شیر گاه
و منادار هم و فادار آز مودوم
کنون از سر و دم را به شکر بسیار
نهان دارند با هم رسته راجع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِیْنِیْهِ

مکتوب مطهره من قریب اطفال حسن بنزل قزوین الیوزیران فی فصل اول

تفصیل گستر شفقت پناها	تقتد پرور اخور شید جاها
به ملت قبله ارباب ایمان	بخدمت بالیوز شاه ایران
گرامی منصب عالی جنابا	فضیلت نظر ادولت باها
کرم فرمای من حضرت سلامت	شفقت واقم شوکت زاو حمت
پس از تسلیم و شرح شوق طالب	بخدمت می کنم عرض مطالب
که کردی یاد و در افتاده خویش	پی و بگو کف اول داوه خویش
گرامی نامه ارسال کردی	در شرح حال خود خوشحال کردی
از ان مسرمان والا نشان چگونم	وزان مسرطاس نورافشان چگونم
خطش چون لغت سنبل بیدار است	بیانش غیرت صبح بهار است
نقاطش لاله را داغ خنجر بود	سوادش سرمه عین بصیر بود
بدان خط با خط دیگر مکتف است	از ان نامه شد این نامه مکتف است

من هم انیسویں بابہ اور تیسرے
ویدیک پیرایہ عسرو ضریح
وزی و اوم بہ بابہ خور شدہ
یہ سنی بر خواندم و تو و اومی
ہست لطف سخن بخندان را
حسرت اندر دلم ہمین باقیست
نشدم باز گرم مثال و مقال
بخت بد داشت و ورم از تیر
بس چه حاصل گزشت آنچه گزشت
گو زبان دان نیم و سہ سخن
ناصر و شاگرد نظام صفت
چارہ شیخ جیم شاعرینہ
بندہ کترین سلطنت
ہدیہ در خدمت تو کردم پیش
از و کن سخن بس ہمین باشد
ناصر الدین شد است ناصر دین
۱۶۰۲ء اورا و عام ۱۷۰۷ء اورا

و حضرت ائمرا بہ مسکن دیوان
گفتی از قدر دانیم بر خوان
زیرہ بروم بہ سخن کرمان
وہ چہ نمونہ نام ازین اسان
جو ہمراہی راست قدر جو ہمراہ
کہ نپر سیدم از تو نام و نشان
نشدم باز فنیسیا پ چنان
گو کہ دل بود بیشتر خواہان
ہستم اکنون بنامہ عرض سان
اشتی می کنم ز اہمسل زبان
این شہان راست چارہ دیوان
یابی سقف نظم چارہ ارکان
بصر تو خواستم من ار سلطان
کن پذیرا بشاہ خود بر سان
لایق حضرت شہ ایران
حافظ شرع و حامی ایمان
و ما گاہ

سخن فہمی سخن فہمی سخن فہمی
لبت قند کر سبے سخن بہت

ترا بر وقت گستاخ آرموم
دوم پاشخ بہ تکرار آرموم

کنون حاجت بد پیمان نیست بائی
ترا در عهد و اقرار آرموم

بہمیت تا کلاہ محسرتابان
پیش فضل روز افزون شای

سز و بر تارک گردون گردان
فزونست باد ناز کجکلاہ

ولہ

ای امیر الممالک ایران تو
بیشرفت پایہ تو بر گردون
مہند تو بر تہ بہت زحل
مخزن فیض و معدن اکرام
ہمقران تو نیست در عالم
سر و بلغ سری سرت گرم
طیب گلزار حسن اخلاقی
سخن سبے سخن سخن سبے
از لب و لہجہ تو گاہ کلام تو
حیدر آباد از تو مخرم شد

پرست پد وزیر عالیشان
رہ عسکر منزل تو بر کیوان
توسنیر شہی بہند و نشان
منظر فضل و مصدر احسان
ہمسرت نیست در ہمہ گیہان
سروری راست از تو صد سال
کہ بان رشک پر وہ عبیر و بان
زان کنی سخن در سخن سخبان
سے ترا و فصاحت سخبان
تا تو گشتی نظام را مہسان

خوشش چو تقدیر او ست بر تیر	هست ہر امر انتظام زیر
پایہ اشش باد چو پایہ تو	بر سرش باد چتر سایہ تو
بی سبب می کنند بہ کارنگ	ناخوش از من شدہ است اگر خنگ
ماحق از خود سسر می خواہم کرد	نہ زرم و اونے حسابم کرد
ہیچ پروا سے کند مطلق	حکم سر بندہ داد عبد الحق
در ہمہ حال لطف و فضل تو لب	چون تو ہستی مرا چہ بیم کن
نہ کمی کردہ ام بوقت مدد	حاصل مہم با گواہی احمد
لا لسان داغ بر دل است بہان	کہ چو او کس نہ گشتہ نامنہان

گرومش آسمان بکام تو باد
 دل عالم نگین نام تو باد

زیر ران تو باد و رام تو باد	دانا خنگ چرخ کج رفتار
تیغ شنبہ در نیام تو باد	عرصہ و بہرہ مسحت کن
لایق حنا ص حکم عام تو باد	لا یقی ہم عماد سلطنتی
ہمسہ در حکم انتظام تو باد	تا نظام است کار و بار نظام
مرغ منج و طعنہ بکام تو باد	دولت و بخت چون شکار تو شد
بستہ از جان و دل غلام تو باد	میت و دل دگر ہوس باقی

عرضی منظومہ کہ اند اور نگہ آبا و بجد مت لائق علیہان بیجا

پس آگے ہمیشہ تاکہ ہو و بجز بوز
اشرف محضر بر فلک رخشان
باو این کجکلاه صاحب تاج
بر سر تخت و بر جلوه کمان

عرضی منظومہ در تعزیر مبارکبادی در	بر وقت سفر نیگری
سفر نیگری خوب مبارک باشد	گرمی و سردی هر خوب مبارک باشد
همه خاصان محل خورم و خوش میمانند	خیر محبوب به محبوب مبارک باشد
یوسف با که بفاروق علی مشهور است	تندرست است و به یعقوب مبارک باشد
تاری آید از آنجا و از اینجا کتب	میرود نامه و مکتوب مبارک باشد
هر کسی طالب خیر است و دعا میخواند	انتظام است همه خوب مبارک باشد
بسی درین ماه فقط و خشت رشیدالدوله	به امیری شده فسوب مبارک باشد

باقی زار که هجرتیم ستاین با
میگرد و بجز اسلوب مبارک باشد

عرضی منظوم تجرید لایق علیان به اور مختار الملک عباد السلطنته بر وقت سفر نیگری	می کنند سخن حال باقی زار
بعد تسلیم و کور نشن بسیار	نوک خاری به پامی کس شکست
که در خج کتام خیریت است	هر زمان شادمان مشیر الملک
هست از فضل آن وزیر الملک	همه از نخور کار سے سازد
روز و شب کار و بار سے سازد	

ز قریب حضور می خدایم گنم	به دوری خود انداختم خویش را
بیاد قدمت بپریم گنم	بهر جا که باشم سلام تو ام
ز شکران نعمت شکر می گنم	به کام و دهسان عقیدت مدام
تو مشمر که ز نور و مکیست گنم	خدا هست آگاه رنج و لطم
همین عرض کردم و گریه گنم	رمنا جونی شاد کن هر زمان
نه ناز سشوی به سسایم مثریت گنم	نه فخرم ز خدمات مختار هست
عبث از حماقت فخر می گنم	کیسم من که باشم و خیل اور
خطای می نمایم اگر می گنم	کیسم من که پسند و هدایت گنم
سکه ن حسنه نامه در آه بر می گنم	ز با تم سیدان بهر که گویم خوشگفت
به آسوده جانم سفره من گنم	هدایت سلا مستقیم بدار ز کبر

بشیراز + عایت چه باقیست گنا

وسله شکوه با از اثر می گنم

مکتوب منقول بنام مولوی عباس المتخلص بر فوت در رسید کتابت شایگان

حضرت عباس مولانا سیدین	در ولایت نینیش با و اجاسین
امیر گراسه قدر رفعت منزلت	و همعاسله جا و عالی مرتبت
بچشمین دوری از خلق و لقیب	و شیره سپیداری مرا از و لقیب
کامه آموزان فرستادی مرا	به پیچ سیمون فرستادی مرا

عما و السلطنة روانه مشدده به انما بر خاسته خاطر می

از بهادر مدوح

سنگام بر همی مزاج اقدس

ز اهل وطن انحراف کنم
کیون قصه رنج سر می کنم
دل خود ازان سبب خطر می کنم
از ان خویش را سبب خبر می کنم
سراسیمه خاطر بپر می کنم
ز خواب پریشان محرم می کنم
بطرف درگون نظر می کنم
نه من حسرت میم و نه زب می کنم
نه از بجز خویش و پیر می کنم
بهر ره گزار می گز می کنم
دعا باز بجز تو در می کنم
ز خیر زیارت سپر می کنم
همه را روان از نگر می کنم
تسلی سوز جگر می کنم
بس آب صفایش کدر می کنم

بفکرم بیخ خاطر سفر می کنم
سبکدوشش از فرزند شاد می شوم
خطر با است در حیدر آباد پیش
خبر ما شنیدیم که وحشت فراست
سر و کار بر سر کار دارم بی
شوم گر خیال وطن می شود
تا شا چه سازم که احوال دهر
بجز دولت شد که با او دم
مرا نکر انجام کار جهان است
گزیرم چونامه نظر ناگزیر
به سوی بنارس کنون رفتم
چنین سیر باران آفات را
من از نامه گان آن طرف میرم
از این جرات وحشت آگین بدان
و گرنه مگر ز گنگا چه کاره

بود و اچنم تمنا همه را رگس و ا	که بگذاشت و کن سحر و خا مان ا
بشتر آمده از راه بسبب آمدش	مید عام ست کرا این عید مسلمان
بودند در روز زود بهم چو کاسکه او	راه آهن هم زرشک که زرافشان آه
همه رویا جالس به روی ایشان	جمع گردید حساسی که زرافشان آه

بنگرید که با حس سحر و سلام بر سجد
 با قی زار و عسا گومی و تنا خوان آ

تمت نامه قشربین آوری	از دیوان بعد ملاقات گوز نخل
چون به در اسرار گوز آرد	شده مار فتن و منافق سر آمد
با مردح قشبه آمد و شمشیر	مستطاب خور کند ز حیا و راکه
سکه به پسته را بی او زور سده	زان که دور شدند چو چا کر آمد
سیر و ریام نمود و افتسال	باز ما مندر سکندر آمد
که است با قبال سیکه بده او است	که به او رفتند و چون نو کر آمد
خشا کس و بر سیر جهان ساخت که هر	ز غمتش خشا کس سده و ر آمد
سوز ریاز مرزوه شده بد ما و سحر	خندم از رحمت و اور آمد
کس در رونق و آئین کرد بد او	و هر را زینت و زیور آمد
باستی از راه که بر رخصت بود	اندرین کار مقصد سر آمد
خدا شنید شد نمود و آه قشربین	گو که بر وعده بر اهر آمد

یا کہ گنج شایگان بفرستہ	ارمناں شایگان بفرستہ
سے نویم با تو حال ڈوگا	بعد عرض اشتیاق و انکسار
اندھین بازار نو کالاست نو	شاہ نو دیوانست نو بناست نو
ملک و مالش را نوے باوہم	یلگے و ابابا د این نظم
ور نہ ہر جا نو جوانی ساقیت	چون شراب کہتہ باقی باقیست
عسم نمیدارم ز حال کیف و کم	شکر نردان را کہ خوش کام و خوشم
خلق شد و لب بند و لب بند مرا	داووق سہر زند فرزند ہزار
زین خوشی سامان عشرت میکنم	مژدہ باران را کہ و عوس میکنم

فصل ایزد بہت ساقی در جہان

آرزویم نیست باقی در جہان

از نیگی

تہنیت تشریف آوری

بہن زار جہان بار و گر جان آید	نہم حضرت محبوب علیجان آید
باز در شہر بہ و وسط سیر و مصنان آید	پیر جہانت پی سیر سوی نیل گری
بتر و تازگے موسم باران آید	شاہ و مان گرم عنان رفتہ چو در تابستان
بندہ احمد بی خرم و خندان آید	رفت از ملک بند خرمی و خورستان
باز در بام محل ماہ فروزان آید	باز در بیچ محل ہر درختان تابیہ
ماکہ در ماہ و کرمہ ماہ و ساربان آید	ماکہ در خرم ہر شاہ و جان آید

ملک را بازیت وزین بسکه آئین بیستند
شده زمین بر آسمان و اخترانش طنه بن
گمشان آسا بهر جانب چراغان کرده آ
بر سحر بر شمع شد پروانه پروین و پرن

سال تاریخش چو باقی خواست ازل عقل گفت

لارڈ ڈسرن آئندہ سیکو سیرا ڈرن
۱۳۰۲ھ

امروز که تاریخ بیت و دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۲ هجری بنو علی است
جشن جو سبیل یعنی آغاز سال پنجاهم حکم رانی ملک انگلند و قیصره هند
ملکه مهربان نوشتاید زمان نیچو دوران قیدافه عصر رودا بهر
روشنگ مهربان بهر روز نواز شهر ناز ناگن یون منزلت از یون
در بیت فرینک بنک فریس فرنگ معدلت آئین حسنه
و کیوریه کوئین به تاسی امصار روسی زمین بطرز بین و تکلف
گزین معین گردیده و بحسب هدایت لارڈ ڈفرن نوایب گورنر جنرل بهما
و پیرایه هند در شهر و بلاد بخت خوشنودی خلائق و عباد بطور
عید سعید بلکه بر ترازا عیاد این روز جهان افروز باعث تشریف
و نشاط و واسطه سرور انبساط و صلوح انجامیده لهذا حضرت روز من
در روز کن مشهور و نامادان آصفیه چراغ نقش بندیه میر محبوب علی
سید ملک آمنت حواء خداوند ملک و سلطان به پیر راه دریم

شکر شد که وقت تقدیم
بهر پادشاه پیش از سر آمد

قطعات تاریخ

حضرت محبوب شده از بهر تبدیل هوا	آمده در حنا نه محبوب یار بهمن
دل پسند خاص گشته این مکان در پسند	جان فرای عام گشته این نضای جان قرا
کو در سینا آباد شد از روشنی چون کوه طلوع	دشت سینا آباد شد چون دشت امین پر سیا
شد فزون از مقدم او آسب تالاسین	حسن او بر تر شد حرم شد آب هوا
<hr/>	
ساز جهانی شایان گشته در ما و حریب	میجان و سینه بان با دامن سلامت و یار

سال تاریخ ورود فرخندهش باقی بگفت

گشته سینا آباد آباد از سینه محبوب ما

تاریخ تشریف آوری لارڈ و فرزند دجید آبا

در پسر سید بهند والا شریک عالی فطن	جلوه سحر ما شد میان حمید را با دکن
با هزاران کور سامان تا به پیشش نشوق	رفت از بهر برزیرانی او شاه دین
شاه و پسران گشته از دیدارش زواران	حضرت محبوب بهد با مثل گل ز زمین
در آن وقت که چاه است عقی	نیز اقبال شد با شجر دولت و کسب

میخیزد در جزان سوز سخنش آیدین و نه
 ایچینسیندین رورده سید رورده سفید
 حششبان کیک و صدای دین زوز
 مخلط با همسم که همسم گزند
 شام را چو بد کرده با حس
 رنگه یک جنتی بعالم ریختند

این بار اول است که با فون شاهی فوج کتایفیند در قواعد و صفت ارنی
 متفق شده نرض که سید بار حلقه در قواعد که زوه به صورت سه همان واوند
 و قدم مراجعت به سمت سرانده خانه با سکه خود بر گناوند همان روز پنجشنبه
 چهار ساعت شام در تهنیت محل جهانیه بیانی در بار این تهنیت از زانی از شب

یافت کافر می نه پید شط بهاد مع پنجاه افسران پوپین و بعضی صمیم با همی
 آثار مجید حسب سوره افزوز و بار شده و خیره ساد و سید باند و نقتد و حسب ارکان
 میان خافلسی و مخصوص شهر داران دیوانی پس سید با و س بر می لایق
 بر صندلی یعنی کرسی ها که نام بر یکس را نشان زوه بودند بهار گزیده سحر و لایق
 و این حاصل ساخته پیره مهابت افرینشند اولاً خربطه گور نرسبرل بها
 با معنون تهنیت مقرون و ترغیب ترتیب این جن مسرت شجون بود ششی دولت
 بر خواند و ثانیاً از پادشاه صاحب بهادر مرثوه عظامی خطاب سیکه سیدی ای
 آسے کہ پناهم نامی لایق عسلیجان بهادر مختار ملک عا و السلطنته از پیش مکرزنا
 هر صفت شده و سید به تمام جاه و جلال برسانند نگاه السلطنته بعد بر تهنیت

اتحاد تدبیر و طریق کجستی و در او همسایم لازم و اہم افتاد کہ در بلکہ
 مینوسواد حیدرآباد فرخندہ بنیاد ہم این جشن را بیش از پیش حسن آفرینند
 و برسم و آئین انگلش اکنہ و منازل علیا را آئین بستہ بروشنی چو امان
 غیرت وہ روشنان و آسمان نمایند و ظهور سرور سلامتی آن و شک
 جهان و فراتک زمان فرمایند اول ہنگی سپاہ نظامی شاہ مع سیرتبان
 آگاہ از سر باز خانہ سے خود در سکندر آباد بیدان قواعد گاہ فہم
 شدند و از ان سو فوج سو پوران انگیزی از تزل گسیری و الوال
 مع افسران و جنرل و توپلسے اخیال حد و مال با فوج اقبال پر
 جلال سلطان فخط شدہ صفت آراگت جمیلہ پیادہ و سوارہ کہ کتب
 درازدہ ہزار در شمارہ بودند و وہاں شکیب کردند یکسہ صد و چند ہزار
 از توپخانہ ہم بہ اظہار تہنیت سرزدند و بفرق با بہ تقطیم خواہانند
 ہو پر کشیدند حضرت سلطان
 و عہد السلطنت و نامی ارکان ریاست
 در آن میدان پر شہت با حضرت بہ شوق تماشا در رسیدند ہنگامہ بود حیرت
 حسیں و تماشای بود بہ بنیب و شوکت مسرت انگیز کہ تا نظر کار سینہ
 و نگاہ میرسنید از پر تو آفتاب جان تاب لعل سینہ مسدل افسران تابجا
 سنان قنک سر بازان ہزاران نیم رخشان و برق تابان بر سر
 زمین می و رخشنید و از شہر شکیب و غرور عرش را حد و گنبد گران

سال ... اندر آمد ...	کرده ... حکومت ...
که ...	مهر ...
... را را ...
... را را ...
... را را ...
... را را ...

چشمین ...
 زور ...

تاریخ ...
 در لال ...

بهار

از آن ...	گر ...
در عالم ...	بر ...

مربا

محبوب ...	گشته ...
باست ...	محبوب ...
فقرت و رباعیات ...	

و در آن پانزدان معمولی به صاحبان و الاستشان نظر پذیرا شده این خطاب بچهار
حضرت جهان آب گزرا نیده سر بلندی بافت پی تهنیت مجلس است
نشسته اند و کردند و برخاستند همان شام در تمامی شهر از بارگاه سلطان
و شاه راه چار منار و چار کمان بهر منازل و ایوان ساز و سامان روشنی نمایان
چو چوایان سنا یان آتچیان بود که در ضیای آن شب منور و مستغنی روز
ز روشن حضرت با سینه و علی الخصوص در اطاق رز پادشاهی محفل بال بود و در
عام تکلیف و تخیل کمال هجوم تماشا نیان تماشا داشت جوق جوق انگسیران
و گروه گروه اعیان و ارکان چه هستند و چه مسلمان هر غریب و امیر و سفیر
کسیر و همه ادانی واقاصی درجه بدرجه در نشین گاه با چه آگانه آوازانه گاه
آنجین ای آراستند و گاهی در آن باغ و گلشن و فرصت افزا که خیرت
کار آراستند بود به تماشا نی چوایان و آتش بازی ایوان باراده گردش
و تفریح میرغاستند تک تک طائفه رقاصان و نقالان نقشه پردازی
بسیار آهنگ و جایجا موسیقی گانچی و نوبت نوازان ساز و طبل خوشه نودی و شاد و گانجا
ببوازند اینواخت و درازده ساعت شب صورت پر نور و عجا و لطیفه
هم بلوه افروز شده تماشا می سرسری نموده رونق بر رونق افروزند و تما
قلعه تاریخ این جشن همین چهار صد پرچم کاخ در تکمین با چار منار صورت
طبع کنایه بود و تقسیم نمود و هر منار

کن او اشکر او که از لطافت	داو بجسر تو و او یکستانی
باشکوه از تو گشته دیوانی	باشنرو و نو از تو شمس الامانی
بعد نهار ملکوتی سمرقانی	سربلندی است بی سرو پانی
از سحر نو بکن صلح بهام	که مدار الهام و انانی
هر چه در حدیث کنسیم می نیاید	بهر چه در حدیث کنست کنی بیانی
در دو مجلس از در قم باقی	سال نهمست و پنجاهم فخرانی

بسم الله الرحمن الرحیم

با امید طبعیله با آئی

تاریخ بقیع حضرت مولانا ابوسعید خدری

در کتب قدیم و کتب جدید	را در کتب قدیم و کتب جدید
حضرت ابوسعید خدری را در کتب قدیم و کتب جدید	با نامی خدری و نامی دیگر
و این کتاب را به پیشرفت علم و ادب	کشیدند و پیشرفت علم و ادب
باشد که این کتاب را در کتب قدیم و کتب جدید	بود در کتب قدیم و کتب جدید

در کتب قدیم و کتب جدید

را در کتب قدیم و کتب جدید

تاریخ بقیع حضرت مولانا ابوسعید خدری

مجلس ششمینت در بهر کار نظام تحقیق شده و در کتب قدیم و کتب جدید

یا سهار پروردگار

تاریخ عظیم ۱۳۰۵ خطاب مستتر ۱۳۰۵ منظر العنبر ۱۳۰۵ منظر جهان عالی ۱۳۰۵
 اسرار غیبی ۱۳۰۵ سپهر شریف ۱۳۰۵ بشیر دولت صمد جهان ۱۳۰۵ مشیر سلطان شیر جهان ۱۳۰۵
 تجرید کار امیر اکبر ۱۳۰۵ بیان شعار والا گو ۱۳۰۵ لاجواب امیر عظیم ۱۳۰۵ نیکوگر امی چشم ۱۳۰۵
 عمده الملک دستور ۱۳۰۵ بنده درگاه ۱۳۰۵ دریا می فین عالی پایگاه ۱۳۰۵ نهمیت یگانده اندین ۱۳۰۵
 امپار آسمان جا ۱۳۰۵ واعظ طلب و معارف ۱۳۰۵ که از عنایت ملکه صاحب وقار گوید ۱۳۰۵
 گزانه بنده گوید در می پریشانی ۱۳۰۵ فانی عاجزی پریشانی ۱۳۰۵

قطعه تاریخ قضا

جانب آسمان جا به بشیر دولتین با چه قضا از کونین بهر ترقی آمده آگاه
 سرش غیب تاریخ و روش گفت با خطاب مستطاب کی سی ای ری آگاه

رباعی تاریخ استقلالی آوا

گوید بشیر دولت خوش قضا محبوب علی شاه دکن اپوشیر
 شسته قتل از منصر می با استقلالی آسمان جا به بشیر

تاریخ سفر بشیر الله به آسمانجا بشکله

آسمانجا به آوا بشیر دکن این سفر کن بشیرت افشیر
 زگور نر کن استعلام عظیم راسته زن بهر عالم آرائی
 پسندیر آنچه او بعنصر مایه او پذیرد تو همسر چه فرمائی

راحت شود و راجح را حسیب از آنجا
سرسن پادشاه و قصر گردون تمشال

نیز ایامی که در آنجا
ایوانها با کعبه را در آنجا

در آنجا که پادشاه
در آنجا که پادشاه

ز چهار سو پدید آمدن کاس
از آنجا که پادشاه

گرچه پیشتر در آنجا
در آنجا که پادشاه

اشکبار یکدیگر را
اشکبار یکدیگر را

گرداری که در وقت
بسیار که در آنجا

از آنجا که پادشاه
در آنجا که پادشاه

وله

نگاه در آنجا
نگاه در آنجا

باز که در آنجا
باز که در آنجا

وله

این که در آنجا
این که در آنجا

بسیار که در آنجا
بسیار که در آنجا

وله

بسیار که در آنجا
بسیار که در آنجا

از آنجا که پادشاه
از آنجا که پادشاه

سلطان موقوف ماحمت مایع بخش گشت
 مجلس بر سر مسموم نام ۱۱۰۵
 قطعه تاریخ طبیب هم در آن قافله بخش صابر
 قطعه مسموم قافله بخش صابر بر طبع شد
 و آنکه در مشقه زادگان گورگان
 در دمنده از سوز لفظش میسر در
 آتش از گرمی گفتارش بدایع
 رشک از رشک کلامش پر عسوق
 تابع فرمان او گشته وزیر
 هم فنداگان بود استوار جهان
 ز ویر طبعش قوت غایب شکست
 شمع سنان کشته زبانش سبب سخن
 آن کلام تاریخ منسوخ به گو
 کے نظیر اورا تمہ و مثل و نظیر
 نظم سنجی امچا او پیدا شد

خداستم چون سال طبع نظم او
 گفت بافت نظم مسموم صابر بی با
 تاریخ مسموم را حسیب ویراج و برهم و نموده چسب اور

ولایت و تکیه بظواهر با عین و تکیه بر
ذمیرا بهای اگر واری سراسر اول

شود و خواه چنانچه در وانه بچشمیت کایسته و ان کوچه نواز به شکر گاه

پیکار ازین نو

نوبت و حدیث است و ایستاد و ایستاد و وفات بیلی نوبت
بسیار برادر نوازی فضاصل خوشش نوازی سخن سنجی و سخن پرداز می رونق آید
کوچه نوبت شکر آید و قدر وانی مستبر و نور سینه سینه زار عطف و دست و مهر بانی هم نوا
و الفضا که پرچم است و در باره طلب کواکب نو و گمن گایسته ان پند
اگر که از نواز نواز می نواز ... وینا را کار یکا نگ و نوازی
برادران را نوازد ... می نمایند در هنگامی که نواز شاه سکندر جاه گل بابوشا
مشکین کلام سنبل به بین نوبت چشمتن آرا به و سر هنج خوش را از نواز نوا
به نوبت نوازی مشاومی شور و شادمانی اندرود و وساطت نور کلام آید
واقف شدار سرو نوجویر چمنه منان علم و جوهر را چه مهری سینه مهر بهادر به که
ورق یا سمین و من جون نقد نوا در بدست سن در رسه پید کنگلی را بطه هم
وطنی را نومی و بازومی هم قومی و هم درومی را قومی گردانید تسبیح
الایمانی و الا حلال است نو و گمن خود نیاکان خاص خود را بعبارت ماه فتم

اشعاریکه بر باد کشتن ما نوشته و از سر کمانده مند

کرباست بنشین به خانه خوش **وَلَه** بزن دست روان باد کشتن
 هوا سے باد کشتن ساز آده **وَلَه** از هوا وار سے صعبا باز آده
 فصل نموز کس تشدید **وَلَه** الا مشده باد کشتن هوا وار
 بست گرد و صعب اندر چین **وَلَه** چیب عجم باد و سلامت باورن
 موسم گرما چیم خوش ستاننگا **وَلَه** باد کشتن و باد و باد بھار
 موسم گرما ستاننگا تشدیدش **وَلَه** نیست خوش جز باد صحر و باد کشتن
 تمام فصل تابستان نگار باد کشتن **وَلَه** بدستی ساخه صحر باد و بدستی باد کشتن باد
 هوایتان تدمم عمر باد کشتن **وَلَه** مسبارنی ره هوا حور باد کشتن

اشعاریکه بر صندوق جو هر خانه نوشته شده

شعر سرتاج

بستاین سرتاج اعصاب لایکدین سرتاج خود **شعر سرتاج**
 هر کسی را در سر سرتاجی او سرتاج خود

بار مشهور در گل و طوق فصلی بود **شعر سرتاج**
 گو که بالکاسین یا قوس و گهر امود **شعر سرتاج**

شعر نالامی مردارید

گرچه نالامی در خوب و گهر نالامی **شعر نالامی مردارید**
 در حقیقت رسته در گردن نشا انگند **شعر نالامی مردارید**

شعر بر در قهر همیشه زید